

۲. احزاب؛ موانع ساختاری و مخاطرات شکل گیری

احزاب زمانی در اروپا شکل گرفتند که دوران استبداد و دولتهای مطلقه پایان یافته بود اما در ایران به رغم انقلاب مشروطه، استبداد از زیر خاکستر خودکامگی سر بر آورد و آزادی و احزاب نوپا در این آتش سوختند.

پس از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، دوران آزمون و خطای تحزب‌گرایی در کشور بود که خاطره‌های تلخ و تجاربی ارزشمند را در تاریخ احزاب کشور، از خود باقی گذاشت. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، دیوار دولتهای مطلقه فرو ریخت و آتش استبداد بار دیگر خاموش شد، اما به دلیل ویژگی‌های دوارن پس از انقلاب، احزاب در کشور شکل نگرفتند، این فرصت، پس از دوم خرداد پدیدار شد و احزاب می‌روند تا جایگاه واقعی خود را در مناسبات سیاسی کشور پیدا کنند.

این فضای گفت و گویی است که با دکتر احمد نقیب زاده، استاد و محقق علوم سیاسی داشتیم، که در پی می‌آید.

■ برای آغاز بحث بفرمایید، برای نهادینه شدن حزب گرایی در کشورمان چه موانعی وجود دارند؟

● اولین مانع حزب در یک جامعه، نبود آزادی است البته این نخستین شرط است و آخرین شرط نیست و بدنبال آزادی، انتخابات آزاد از اهمیت خاصی برخوردار است تاریخ کشورهای اروپایی هم حکایت از این دارد که حزب نه با یک اراده و تصمیم قبلی، بلکه بر حسب ضرورت و بنا به یک عامل فنی که برگزاری انتخابات باشد، جوانه زد، رشد پیدا کرد و به تدریج توسعه یافت بنابراین حزب یک پدیده ناگهانی نبود.

اما در کشورهایمانند ایران، چندین عامل و مانع مهم دیگر وجود دارند که تاکنون، مانع اساسی نبود آزادی بود اما در عین حال ما شاهد مقاطعی در تاریخ کشورمان هستیم که آزادی نسبی وجود داشته ولی احزاب، نهادینه نشده و شکل پایداری نگرفته‌اند مثلاً از شهریور ۲۰ تا ۳۲ بدلیل ضعف حکومت آزادی‌هایی وجود داشت، بعد از انقلاب اسلامی نیز آزادی به طور قانونی و ارادی وجود داشت که بر حسب ضعف دولت نیز نبود ولی باز هم می‌بینیم که حزب پا نگرفت.

■ چرا؟

● آزادی وقت لازم دارد تا نهادینه شود، به این معنا که در خاطره جمعی جای بگیرد و ریشه بدواند و از یک حالت صوری خارج شود بخصوص که بتواند در نظام ارزشی، جای خودش را باز کند و همه بدانند آزادی یک پدیده ارزشمند است و باید آنرا قبول کرد، حدود و ثغور آن در ذهنها مشخص باشد، اینها اسباب و لوازم نهادینگی آزادی است که احتیاج به زمان دارد مانعی توانیم انتظار داشته باشیم که بلافاصله بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ احزاب شکل بگیرند، زیرا اول باید خود آزادی نهادینه شود که البته راه درازی در پیش دارد.

دوم اینکه پدیده‌هایی مانند حزب و حتی انتخابات و پارلمان، پدیده‌ای خارجی هستند که وارد جامعه شده‌اند یک وقت است که این جامعه، جامعه بی‌بنیانی است و کدهای فرهنگی ندارد که در مقابل آن قرار بدهد، اما در کشوری مانند ایران که یک هویت فرهنگی و تاریخی دارد و این هویت کدهایی دارد که در مقابل کدهای فرآمده از خارج قرار می‌گیرد، بنابراین حزب در جامعه‌ای مثل ایران در صورتی پا می‌گیرد که تمام ساختارها و تمام زمینه‌ها فراهم شود برای پذیرش چنین پدیده‌ای باز احتیاج به زمان دارد.

■ مفهوم خارجی به معنای از بیرون به داخل آمدن است تا مفهوم ارزشی؟

● بله، پارلمان، انتخابات و حزب نهادهایی هستند که در تاریخ ما وجود نداشته‌اند. حالا بحث بر سر این است که آیا این پدیده‌ها واقعا یک پدیده خارجی است و کد فرهنگی اروپا را پشت سر خود دارد یا نه؟ البته چون اروپائیان جلوتر بودند و گامهایی را زودتر برداشتند، این پدیده آنجا زودتر شکل گرفت، ولی به هر صورت در تاریخ ایران چنین پدیده‌ای به این شکل وجود نداشته و هیچ مانعی هم ندارد، چون همیشه بین نظامهای فرهنگی و تمدن‌ها گفت و گو برقرار است و اگر این کار صورت نگیرد، تمدنها از بین می‌روند، چنانچه تمدنهای زیادی در طول تاریخ داشته‌ایم مثل ایلک‌ها، تمدن بابلی هند همه اینها به دلیل نداشتن ارتباطات لازم از بین رفتند. حتی تمدنهایی در حوزه خود ایران، لذا بدین معنا نیست که یک مارک منفی بر این پدیده‌ها یا هر پدیده دیگری که از خارج می‌آید، بزنیم بلکه اگر ضرورت پذیرش چنین پدیده‌هایی وجود دارد باید به زمینه‌های آن نیز توجه شود، مانند نهالی که مثلا از یک آب و هوای افریقایی می‌آوریم و می‌خواهیم در سرزمین خودمان یا در آب و هوای مدیترانه‌ای غرس کنیم، که باید زمینه‌هایش را پیش از آن فراهم آورده باشیم.

■ در واقع می‌فرمایید باید نهادهایی را که شکلش را از غرب می‌گیریم به کمک عناصر فرهنگی داخلی

بومی‌اش کنیم و در واقع نهادینه کنیم؟

● بله، همچنین که تغییراتی در سایر ساختارها باید بوجود بیاوریم، یعنی فقط این نیست که این پدیده را تنها با نظام فرهنگی داخلی تطبیق بدهیم بلکه لازم است تغییراتی هم در سایر ساختارهای اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی بوجود بیاوریم.

■ مثلاً؟

● اگر فرهنگ سیاسی و عمومی یک نظام سیاسی، صرفاً بومی باشد، تبعاً حزب را نمی‌پذیرد، بنابراین ساختار سیاسی هم باید آمادگی این پذیرش را داشته باشد و اساساً در یک نظام و ساختار، مجموعه عوامل و عناصری روی یکدیگر اثر ثابت و پایداری دارند و روی هم یک مجموعه را بوجود می‌آورند بنابراین وقتی شما یک عنصر آن را عوض کردید، لازم می‌شود که گاه تغییرات دیگری را هم بوجود بیاورید.

■ در مورد موانع تاریخی می‌توانید اشاره بیشتری داشته باشید؟

● موانع تاریخی، تحزب‌گرایی به نظام اجتماعی و سیاسی که در کشور برقرار بوده برمی‌گردد و برای فهم مطلب باید اشاره به تاریخ اروپا کرد، چون حزب ابتدا در آنجا شکل گرفته است و برعکس تصویری که وجود دارد، در کشورهای اروپایی، توسعه سیاسی با تمرکز شروع شد، سپس دولت مرکزی و یک محیط سیاسی همگن به وجود آمد و بعد از آن وارد اصل مشارکت شدند و مشارکتهای پیرامون در تصمیم‌گیریهای مرکز بوجود آمدند و در مرحله سوم، در درون پیرامون فسیلهایی از نوع عقیدتی و طبقاتی وجود داشت که این تفاوتها و تفاریق در نظام حزبی، انعکاس پیدا کرد، در مرحله اول که دولتهای مطلقه در اروپا شکل گرفتند، هیچ حزبی وجود نداشت و در مورد ایران با احتیاط می‌توان گفت (احتیاط از این نظر که باید تمام علل و عوامل را در نظر گرفت) دولت در مرحله دولتهای مطلقه باقی ماند و نظام سیاسی‌اش هیچوقت مستعد یک نظام حزبی نبود که بعضی از این نظام سیاسی به عنوان استبداد شرقی یاد می‌کنند و بعضی به عنوان دیگر، باید توجه داشت این عامل فنی (انتخابات) که در اروپا ایجاد شد، در ایران وجود نداشت، بنابراین حزب هم شکل نمی‌گرفت و اما در مواقعی که انتخاباتی وجود داشت به همان میزان که انتخابات جدی بود، حزبهایی هم شکل گرفتند، مثلا در مجلس اول، دوم و سوم و مجلس چهاردهم، احزاب تا حد زیادی مشارکت داشتند ولی مهم این است که خود احزاب تا حد زیادی مشارکت داشتند ولی مهم این است که خود احزاب هم نهادینه شوند، یعنی جاپای خودشان را در خاطره جمعی باز کنند و به صورت پایه، یک رابطه ارگانیک و سیستماتیک را با بدنه جامعه برقرار کنند تا این احزاب برفت و آمد حکومتها و دولتها از بین نروند، بلکه خودشان یک عامل تاثیر گذار بر نظام سیاسی باشند و ثبات سیاسی را برای کشور تضمین کنند، در بعد از شهریور ۲۰ دهها حزب را مشاهده می‌کنیم ولی هیچکدام شایسته نامیده شدن حزب نبودند.

این گروهها در حد گروههای پارلمانی، باشگاههای سیاسی مثل انجمنهای فکری، عقیدتی، بودند در حالی که حزب باید ریشه‌اش خیلی وسیعتر از این باشد.

■ شما به احزابی که از فراکسیونهای اول و دوم شکل گرفتند، اشاره کردید می‌توانید بگویید که چرا این

فراکسیونها که نحله‌هایی از احزاب را شکل دادند، استمرار نداشتند؟

● یک عاملش این بود که به صورت گروه‌های پارلمانی باقی ماندند و لازمه تداوم آنها این بود که ریشه در جامعه بدوانند بیرون از مجلس حضور داشته باشند، طبیعی بود در جامعه‌ای که مردم آمادگی فرهنگی و سیاسی نداشتند و فاصله زیادی بین روشنفکران و بدنه جامعه وجود داشت (این همیشه از مصائب ایران است)، این احزاب در همان حوزه روشنفکری باقی ماندند نکته دیگر اینکه آزادی هم تداوم نیافت و دوام نیاورد و این احزاب هم آنقدر قوی نشده بودند که بتوانند خودشان آزادی را تضمین کنند، لذا این احزاب مانند اطفال بی شیر و مادر که هیچ دایه دیگری هم نبود از آنها حمایت کند و خودشان هم آنقدر قوت نگرفته بودند که بتوانند حتی کمکی به مادر خودشان یعنی آزادی کنند بنابراین هر دو با هم تلف شدند هم آزادی از بین رفت و هم احزاب. ولی تاریخ اروپا نوعی استمرار در روند آزادی می‌بینیم وقتی آزادی شروع شد، دیگر از تب و تاب نیفتاد، البته یک تفاوت عظیمی بین تاریخ انگلستان و فرانسه وجود دارد، در تاریخ انگلستان، تحول و تدبیر تدریجی و یکنواخت بود، در تاریخ فرانسه گسیخت و وجود داشت، یکبار خیلی آزادی بود، یکبار دیکتاتوری بود و به همین دلیل هم ملاحظه می‌کنید که احزاب سیاسی، در فرانسه مانند احزاب سیاسی انگلستان استحکام ندارند.

■ در مورد شکل‌گیری احزاب در اروپا به نقش گروه‌ها و نهادهای کوچک صنفی می‌توان اشاره کرد. آیا

از جمع شدن این گروه‌ها می‌توان احزاب سیاسی قوی به وجود آورد؟

● به طور کلی در غرب، سه ریشه برای احزاب می‌توان ذکر کرد، اول با ریشه درون پارلمانی، دیگری با ریشه خارج از پارلمان مثل سندیکاها و کلوپها، باشگاه‌ها و انجمنهای فکری و عقیدتی که خارج از پارلمان رشد و توسعه پیدا می‌کنند. نوع سوم که برخی از آن به عنوان منشأ ریاستی یاد می‌کنند یعنی فردی به ریاست جمهوری می‌رسد یا موقعیت خاصی در جامعه پیدا می‌کند و بعد یک حزب تشکیل می‌دهد، که نمونه‌اش در آمریکا به حزب ژاکسونی معروف است به نظر من ریشه‌ها بهانه هستند و جوانه‌های تحزب در فضایی رشد پیدا می‌کنند که جامعه می‌طلبد و تشنه تحزب است، بنابراین بهانه‌ای در داخل یا خارج پارلمان، از جانب یک رئیس جمهور مشاهده می‌شود و بعد هم حزب به وجود می‌آید و توسعه پیدامی‌کند، این نشان می‌دهد که جامعه باید بپذیرد.

■ شما به احزاب ژاکسونی اشاره کردید، از نمونه‌هایی که در طول تاریخ احزاب اروپا یا آمریکا استمرار داشته‌اند می‌توانید مثال بیاورید؟

● بله، حزب جمهوری خواه، همین حزب دموکرات آمریکا، حزب گلیست در فرانسه. متنها این حزب چند بار اسم عوض کرده ولی خط فکری اش را کم و بیش نگه داشته، ژاک شیراک خودش را نوگلیست می‌داند و اینها نمونه‌هایی از احزاب ریاستی هستند.

■ این احزاب ریاستی به نوعی رئالیستی هم هستند، اما در طول تاریخ نهادینه شدند، آیا در کشور ما هم این ویژگی می‌تواند وجود داشته باشد؟

● دقیقاً در کشور ما باید همین ویژگی باشد، یعنی جامعه نه آن رشد را دارد نه آن دینامیسم را، بنابراین نقش نخبگان نظام سیاسی در چنین جوامعی خیلی زیاد است و اگر قرار است تحولی صورت بگیرد، باید از همین طریق باشد و ما منتظر بودیم که آقای خاتمی در دوم خرداد به وجود بیاورد که یک حزب و وسیع سراسری می‌شد ولی اینکار صورت نگرفت، یا حزب جمهوری اسلامی که یک حزب ریاستی بود که شهید بهشتی ایجاد کرد هیچوقت نمی‌توانیم در جامعه‌ای مثل ایران منتظر باشیم که این حزب از پایین بجوشد و به بالا بیاید، البته محال نیست ولی سالها طول می‌کشد.

■ احزابی مثل جبهه ملی در قبل از انقلاب و حزب جمهوری در بعد از انقلاب داشتیم که به شکل ریاستی تشکیل شدند. اگر بخواهیم تحلیلی از شکست این دو داشته باشیم، چه عواملی را می‌توانید برای این شکست‌ها ذکر کنید؟

● شکست آنها به خود جامعه و بستر اجتماعی نامناسب آن مربوط می‌شود ولی در عین حال اگر حزبی هم تداوم پیدا کرده، از اینگونه احزاب بودند و درست است جبهه ملی خیلی گسترش پیدا نکرد اما اسمی از بقیه احزاب باقی نمانده ولی از این جبهه نامی وجود دارد و این نشان از این دارد که پایداری در این گونه احزاب (احزاب ریاستی) است. اما حزب جمهوری فرق می‌کند، در این مورد امام دستور توقف دادند، علت هم این بود که احساس کردند، سازمانی شدن انقلاب، در آن برهه زود است و انقلاب می‌بایست توده‌ای باقی می‌ماند، به همین دلیل هم دستور توقیفش را دادند و دستور تعطیل شدنش را ندادند و خیلی خوب بود اگر این حزب بعد از اتمام جنگ

دوباره سازماندهی می‌شد و راه می‌افتاد.

■ این علت ممکن است یکی از علتها باشد ولی علت اساسی اختلافاتی بود که میان هسته‌های اصلی این حزب به وجود آمد و موجب شد نتوانند با یکدیگر کار کنند، متوقف نشدند در واقع روحانیت مبارز و مجمع روحانیون از دل همان حزب جمهوری درآمدند؟

● اینکه گفتم سازماندهی در آن مقطع، به نفع انقلاب نبود، همه اینها را در بر می‌گیرد، شما وقتی سازماندهی کنید، اختلاف هم پیش می‌آید، چون مرز بندیها شفاف می‌شود اختلافات عقیدتی و گرایشهای سیاسی روشن می‌شود، ولی مردم در آن زمان جمهوری اسلامی را به عنوان یک کل واحد نگاه می‌کردند و همین که می‌دیدند بین رهبران اختلاف است، تبعاً پراکنده می‌شدند و در مجموع حال و هوای انقلاب چنین اجازه‌ای نمی‌داد و گرنه تنها حزبی که بعد از حزب توده به شکل سراسری و توده‌ای شروع به کار کرد، حزب جمهوری بود و گرنه احزابی که مثلاً جبهه ملی را تشکیل می‌دادند، هم جزء احزاب کادر و محافل روشنفکری بودند. عده آنها خیلی کم بود.

■ در واقع می‌توان گفت یکی از اشکالاتش همان اسم حزب بود که کل «جمهوری اسلامی» را در خودش خلاصه می‌کرد؟

● بله علاوه بر آن یکی از خطرات دیگر این بود که «جمهوری اسلامی» به صورت یک نظام تک حزبی در بیاید و نظامهای تک حزبی به نظامهای دیکتاتوری مشهورند و به حیثیت انقلاب لطمه وارد می‌کرد و در کشورهای مثل ایران که احزاب واحد فوراً به یک ارگان دولتی تبدیل می‌شوند به جای اینکه خودشان مرکز ثقل وحدت ملی باشند به ابزاری برای کشمکشهای درون جامعه تبدیل می‌شوند.

مثلاً حزب بعث سوریه، برای اینکه اختلافهای کوچک قومی، زبانی و غیره را حل کند همین کشمکشها در درون حزب نمود پیدا کرد و یکی از همین اقلیتها حزب را قبضه کرد، بنابراین در آن مرحله از انقلاب که همه مردم به دنبال یک جریان بودند، زمینه برای چنین حزب واحدی فراهم بود اما نمودهای استبدادی خود را بعداً نشان می‌داد.

■ شما از اینگونه احزاب به عنوان احزابی نام بردید که می‌توانند در طول زمان کارکرد داشته و استمرار پیدا کنند، برای نهادینگی این احزاب چه روندی منطقی به نظر می‌رسد و شما چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید؟

● یکی از این راهکارها این است که باید تجربه کرد، زیرا ما تجربیات تاریخی نداریم، پس باید تجربیاتی را به آزمایش گذاشت، به نظر من اولین کاری که احزاب باید بکنند، این است که حالت سراسری به خود بگیرند و یکی از شرطهایی که بعضی از نویسندگان و صاحب‌نظران به نام برای احزاب یاد می‌کنند، سراسری بودن حزب است، یعنی از قالب اینکه فقط در مرکز فعالیت کنند، خارج بشوند و در تمام شهرستانها شعبه بزنند عضو بگیرند و یک نوع آموزش سیاسی را شروع کنند. دوم این است که، موضوعی که می‌گیرند، مواضع رادیکال نباشد، اگر باشد در بطن جامعه ایجاد اختلاف و درگیری می‌کند و باز همان فرآیند دولت سالاری پیش می‌آید چون نهاد دولت در ایران قوی است و وقتی که چنین چالشهای عمیقی را ببیند فوراً وارد کار می‌شود و جلوی فعالیت احزاب را می‌گیرد. بنابراین احزاب باید با حسن نیت فعالیت سیاسی آرام را شروع کنند و عجله‌ای هم در کسب قدرت نداشته باشند یکی دیگر اینکه احزاب به شکل احزاب کادر و وجود داشته باشند و به دنبال طیفی از رای دهندگان بگردند یعنی خود حزب جمع و جور باقی بماند اما طیف طرفدارانش وسیع باشند این شدنی‌تر و آسانتر است ولی آسیب‌پذیری‌اش هم بیشتر است، یعنی خیلی سریع از هم می‌پاشد.

■ آن نوع احزاب اولی یعنی سراسری هم آسیب‌پذیری دارند؟

● این احزاب چون تابلو و اعضای مشخص دارند اگر تغییراتی در حکومت پیش بیاید در تیررس حکومت قرار می‌گیرند. نکته‌ای در روانشناسی عمومی ایران خیلی اهمیت دارد برای اینکه مردم از اینکه احساسات و گرایشات سیاسی خودشان را نشان بدهند تجربه تلخی دارند و می‌گویند ممکن است یک جایی یقه ما را بگیرند وعده دیگری روی کار بیایند و حق هم دارند برای اینکه در طول تاریخ معاصر حداقل شاهد چنین وضعیتی بوده‌ایم که نکته سوم این است که به نظر من نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک کل منسجم وارد عمل شود یعنی نخبگان سیاسی نوعی توافق کنند و نوعی تضمین در مورد احزاب به مردم بدهند که هم به حال احزاب مفید است و هم به حال جامعه و

هم به حال نظام سیاسی. گرایشهای مختلف و نخبگانی که در قدرت اند از روحانیون مبارز، روحانیت مبارز، کارگزاران، جبهه دوم خرداد و همچنین جمعیت دفاع از ارزشها و از همه مهمتر رهبر معظم انقلاب موافقت خودشان را اعلام کنند که ما در این محدوده اجازه فعالیت به احزاب می دهیم و تکلیف را خیلی صریح و روشن اعلام کنند.

■ نخبگان سیاسی چه نفعی می برند؟

● اکنون نمی توان یک نظام سیاسی را بدون حزب نگه داشت و ارتباطش را با جامعه تنظیم کرد، بنابراین یک نظام حزبی مثل یک مقاطعه کاری است که با سرمایه دارد وارد معامله می شود و کار سرمایه دار خیلی آسانتر می شود چون کار را به او می سپارد و مسئولیت می خواهد. لذا در زمینه احزاب این خروجی و ورودی که برای نظام سیاسی قائل می شوند ادامه حیات سیاسی را تسهیل می کند زیرا این وضعیت، ثبات سیاسی را به دنبال دارد و مردم هم تشنه ثبات سیاسی اند و ترقی و توسعه کشور هم در پناه توسعه سیاسی به وجود می آید. بنابراین بقیه گروهها هم باید بپذیرند.

■ شما اشاره کردید که حزب باید در سراسر کشور دفتر بزند، این اقدام هزینه بر است، برای هزینه چه

فکری باید کرد؟

● اولاً باید خیلی صرفه جویی شود اگر یک حزب سیاسی با امکانات کم بدون زرق و برق فعالیت کند، این خود یک فضیلت سیاسی است.

دوم اینکه اعضای که وارد می شوند باید حق عضویت بدهند، این حق عضویت هر قدر کم باشد ولی جمع می شود. و حزبی که می خواهد ریشه مردمی پیدا کند راهش همین است که از مردم کمک بگیرد و وابستگی به دولت و یا جاهای دیگر نداشته باشد و بودجه های کلان در اختیارش قرار نگیرد. مردم با این پول اندکی که می دهند احساس می کنند که حزب مال خودشان است و بعد هم آدمهای بیکاره وارد حزب نمی شوند به امید اینکه چیزی گیرشان بیاید بلکه باید بدانند اگر وارد حزب می شوند باید یک چیزی هم بدهند. این اقدام خیلی خوب است و ریشه های حزب را محکم می کند.

■ راهکارهای دیگری را نمی‌شناسید؟

● راه دیگر نه، اگر منظور تان دولت است من اصلاً صلاح نمی‌دانم که دولت در این زمینه کمک کند اما طبعاً مجاری دیگری باز می‌شود مثلاً وقتی که حزب مواضع خوبی بگیرد، افرادی هستند که بودجه‌های کلان و کمکهای وسیع هم بکنند و البته باید آن کمکها را هم به اطلاع مردم برسانند، یعنی یک حزب باید بیش از هر چیز روی اخلاق سیاسی تاکید کند و پیوندش را با جامعه محکم کند، هر کمکی که از هر جا صورت گرفت به اطلاع مردم برساند که اگر دست و دلبازی کرد، مردم بدانند این پول را از کجا می‌آورد و از هرگونه ابهامی به ویژه در این قضیه بپرهیزد، اینها نکاتی است که معمولاً یک آدم سیاسی، سطحی به آن نگاه نمی‌کند اما، یک سیاستمدار ژرف نگر می‌فهمد که اینگونه زهد سیاسی بسیار به نفع حزب تمام می‌شود.

■ شما اشاره کردید که مردم نگرانی‌هایی از حضور در احزاب دارند چه ترس مارک خوردن و یا روانشناسی خاصی که برای این مسأله حاکم است، برای رفع این نگرانی چه باید کرد؟

● بنده راه حل خودم را دادم، من گفتم که نخبگان سیاسی حاکم باید توافق کنند و توافق خودشان را به اطلاع عامه برسانند و تضمین بدهند که در این محدوده واقعاً آزادی آنها را تضمین می‌کنند و همچنین تضمین سیاسی نسبت به سرنوشت آنها و آینده افرادی که به احزاب می‌گروند و این تضمین شامل جلوگیری از حملات گروه‌های مخالف و غیره می‌شود.

■ مسأله دیگر در مورد خود نظام اجرایی و حزبی ماست و آن اینکه معمولاً پس از دوم خرداد می‌بینیم فشاری که به آقای خاتمی وارد می‌شد این بود که افراد و نیروهای خود را از احزاب انتخاب نکنند، مثلاً بهزاد نبوی را که یک شخصیت حزبی است و سابقه زیادی در این کار دارد اینگونه افراد را به عنوان آدم مارک دار تلقی می‌کنند. آیا این روند و این نوع انتخاب یعنی عدم انتخاب افرادی که پیشینه حزبی دارند به نظام حزبی، لطمه وارد نمی‌کند؟

● کسی که حزب تشکیل می‌دهد باید یادش باشد که دولت نباید حزبی باشد و این عکس العمل در مقابل آقای خاتمی بسیار طبیعی بود که شما وقتی از یک حزب خاص نیرو بپذیرید، ممکن است به این معنا باشد که دولت در خدمت آن حزب خاص قرار می‌گیرد، بنابراین آن نیروها حق داشتند

نگران بشوند، اگر ببینید که از رقبای سیاسی اشان کسانی دارند حکومت را قبضه می کنند، این فرآیند در نظامی که هنوز حزب شکل نگرفته و مفهوم اکثریت و اقلیت خوب تنظیم نشده است و «دولت سایه» و «دولت واقعی» هنوز مرزهایش مشخص نیست، این عکس العمل بسیار طبیعی بود، ما منتظر بودیم که آقای خاتمی حزب تشکیل بدهد البته تشکیل این حزب بدین معنا نیست که این حزب فوراً حکومت را به دست بگیرد، در آن صورت عده‌ای مفت خور دور ایشان جمع می شدند و می خواستند برای قبضه مقامهای دولتی وارد این حزب بشوند، بلکه بنده توصیه می کردم که این حزب را تشکیل بدهند، خارج از دولت و به عنوان پشتوانه دولت نه به عنوان جیره خوار دولت، یعنی این حزب برای حمایت از برنامه های ایشان تشکیل شود.

■ اینجا یک مساله پیش می آید و آن تکنوکراسی است و آنها در فرآیند چه نقشی ایفا می کنند؟

● عصر حاضر، عصر تکنوکراتهاست و نهاد دولت باید این قضیه را حل کند که بدنه ساختار اداری باید به دست تکنوکراتها تشکیل بشود و هیچگاه هم تغییر نکند، هر حزبی یا هر کسی که به قدرت می رسد و یا سقوط می کند، این بدنه نباید عوض شود، ثبات سیاسی در کشورهای اروپایی برخاسته از همین قضیه است.

خوب عمل کردن نظام را تضمین می کند. اجرائیات از مهمترین مباحث دولتهای امروز است بنابراین کسانی که به قدرت می رسند، مأمور تشکیل حکومت می شوند، در دولت فرانسه هم این قانون وجود دارد که رییس جمهوری باید از حزب استعفا بدهد یعنی غیر حزبی باشد و اگر بخواهد جناحی و حزبی عمل کند، به سرنوشت جمهوری اسپانیا دچار می شود، یعنی جناحی به سرکار می آید و دولت را در خدمت جناح خودش می گیرد، جناح بعدی هم شروع می کند، به جنگیدن با او و دچار جنگ داخلی می شود، اینها نکاتی است که راست و چپ باید رعایت کند.

■ یک نیروهایی در کشور وجود دارند که همه نسبت به آنها یک نوع نگرانی دارند، این نیروها را چگونه باید تکلیفشان را روشن کرد؟

● بسیاری از اینها آدمهای بسیار صادقی اند، در جبهه بودند، جنگیدند. آدمهای مؤمن و باورمندی اند، باید اینها را توجیه کرد، الان کشور وارد مرحله ای شده که می خواهد بانظام حزبی

عمل کند اینطور نباشد که احزاب تشکیل بشوند و اینها با آن نگرشهای توده‌واری که دارند به جان این تشکلهای بیفتند، من مطلقاً آنها را تقبیح نمی‌کنم و یک نوع ارادت قلبی هم نسبت به اینها دارم، برای اینکه احساس می‌کنم اگر مملکتی باقی مانده از اینهاست، البته همیشه بین اینها و نیروهای فرصت طلب و یا قدرت طلب یا پول پرستی که خودشان را با این گروهها قاطی می‌کنند، تفکیک قائل می‌شوم ولی به طور کلی این نیروها جزء نیروهای سیاسی اند و باید جامعه با آنها با طرز معقولی وارد مذاکره شود و روابط و نظام سیاسی تنظیم کند، اگر قرار باشد که اینها با تصوراتی که دارند با چوب و چماق به اجتماعات حمله کنند، جامعه دچار هرج و مرج می‌شود و حیثیت خود آنها هم لطمه می‌خورد، بنابراین اولین توصیه بنده به احزاب سیاسی این است که با نیروهایی که حق به گردن این نظام و جامعه دارند. وارد گفت و گوی صادقانه بشوند.

■ شما در ارتباط با تقسیم قدرت فرمودید رییس جمهوری نباید عضو یک حزب سیاسی باشد، در حالی که در نظامهای پارلمانی اعضای دولت از حزب پیروز است...

● بله؛ وقتی نظام حزبی جا افتاد و حزب دیگر فهمید این حزبی که به قدرت رسیده، دولت را در خدمت اهداف حزبی قرار نمی‌دهد بلکه حزب را در خدمت اهداف دولتی قرار می‌دهد و حق و حقوق آن حزب مخالف یا اقلیت را هم محترم می‌شمارد، آن وقت مسأله حل است، مثل کشورهای اروپایی، ولی ما در مرحله‌ای هستیم که این خطر وجود دارد، برای جبهه دوم خرداد هم بعداً وجود دارد، که حزبی به قدرت برسد و تمام حکومت را در خدمت حزب خودش قرار بدهد، بنابراین باید مشخص شود و تضمین‌هایی داده شود که هیچکس از امکانات دولتی برای جناح یا حزب خاصی استفاده نمی‌کند.

■ پس باید فرق قائل شد، بین احزابی که در خدمت حکومت قرار می‌گیرند یا حکومتی که در خدمت

احزاب؟

● بله صد در صد این فرق را باید قائل شد، فرق مرحله‌ای هم باید قائل شد، زمانی که شما در آغاز نظام حزبی قرار دارید و به دلیل فقر فرهنگ سیاسی، کسانی که به قدرت می‌رسند فکر می‌کنند که اموال دولتی ارث پدر آنهاست و بی محابا خرج می‌کنند. بنابراین ما در مرحله‌ای هستیم که باید این

تضمین فراهم شود، هنوز فراهم نیست.

■ در سخنانتان نقش تکنوکراتها را در حکومت بسیار برجسته دانستید برای سپردن پست‌های اجرایی تخصصی که قدرت هم در آن نهفته است چه ساز و کاری باید به کار برد؟

● اول باید چار چوب حقوقی نظام اداری کشور مشخص شود و بدانند کسانی که مشاغل را در سطح دولت اشغال می‌کنند باید در چه زمینه‌ای متخصص باشند و کنکور برگزار شود، بعد از کنکور برگزار شود، بعد از کنکور دوره ببینند و بعد دوره «زندگی شغلی» داشته باشند و مدارج را طبق ضوابطی پشت سر بگذارند، به گونه‌ای که وقتی کسی به مدیر کلی می‌رسد، واقعاً یک مدیر کل در همان رشته باشد و هر دولتی هم که می‌آید او را عوض نکنند، برای اینکه او تصمیم را اجرا می‌کند و تصمیم نمی‌گیرد، در نظامهای اروپایی تا مرحله مدیر کلی هیچوقت کسی را عوض نمی‌کنند ولی مرحله وزیر و معاونان خود که جزء تصمیم گیرندگانند.

■ نقش مطبوعات برای نهادینه شدن احزاب ریاستی چگونه است؟

● مطبوعات نه تنها برای احزاب ریاستی بلکه برای همه احزاب نقش اساسی دارند، مطبوعات رابط بین تشکلهای سیاسی و افکار عمومی هستند، خود مطبوعات در نبود حزب، به صورت یک حزب عمل می‌کند و پیام خودش را از طریق روزنامه‌اش به جامعه می‌رساند و می‌تواند نوعی بسیج همگانی را در پشت سر یک حزب ایجاد کند در جایی که اینچنین رابطه سیستماتیک بین احزاب و جامعه وجود ندارد، اگر حزب مواضع بر حقی و درستی داشته باشد روزنامه آن را به گوش مردم می‌رساند و پشتوانه‌ای برای خودش ایجاد می‌کند، کما اینکه روزنامه‌هایی که بعد از دوّم خرداد شکل گرفتند قوتشان را از همین ناحیه تأمین می‌کند و به نظر من اگر این مطبوعات نبودند حکومت آقای خاتمی سقوط کرده بود.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی